

منابع طبیعی، نعمت‌های خداوند هستند. خداوند این نعمت‌ها را به ما داده است تا از آن‌ها به خوبی استفاده کنیم. چگونه درست مصرف کنیم؟ باید به اندازه مصرف کنیم و اسراف نکنیم. چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم؟ به پاسخ‌های این بچه‌ها توجه کنید:



صرفه جویی می‌کنیم.



لباس‌های قدیمی‌ام را می‌شویم و اتو می‌کنم و امسال دوباره می‌پوشم.



از قوطی، جامدادی درست می‌کنم.



دلرم با ورق سفید دفترهای کهنه‌ام، دفتر یادداشت درست می‌کنم.



کیف پارسالم را تعمیر می‌کنم.



زیاده روی اسراف نی کنیم.



ما نمی توانیم همه ی چیزهایی را که دوست

داریم، بخریم.

ما باید چیزهایی را که نیاز داریم، بخریم.

در خرید کردن هم، باید به اندازه پولی که داریم،

خرج کنیم.



۱. بله با کنار گذاشتن مقداری از پول خود و صرفه جویی در مصرف مانند اینکه در مواقع ضروری می توانیم با استفاده از پس انداز، مشکلات خود را برطرف کنیم. یا اینکه باعث می شود که ما به دیگران نیاز پیدا نکنیم.

۲. اسراف یعنی زیاده روی در مصرف هر چیزی مانند باز گذاشتن شیر آب، نخوردن کامل یک میوه، بیش از حد نیاز لباس خریدن و تراشیدن مداد پشت سر هم. اسراف کنندگان برادران شیطان اند و خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.



اکنون که پیام های بچه ها را خواندید، بگویید با کدام یک موافقید و آن را انجام می دهید؟ کدام را تصمیم می گیرید از این پس انجام دهید؟

وقتی درست و به اندازه مصرف می کنیم، در واقع از منابع طبیعی هم محافظت می کنیم.

هم فکری کنید و پاسخ دهید

- ۱- آیا شما و افراد خانواده تان پس انداز می کنید؟ چگونه؟ پس انداز چه فایده هایی دارد؟
- ۲- اسراف یعنی چه؟ چند نمونه مثال بزنید.
از معلم خود یا بزرگ ترها بپرسید خداوند در قرآن درباره ی اسراف چه فرموده است؟
- ۳- چرا وقتی غذا می خوریم از خداوند تشکر می کنیم؟
شما چه می گویید؟ یک بار هم به زبان محلی تان بگویید.

۳. چون از یکی از نعمت های خداوند استفاده کردیم خدا را بابت دادن این نعمت ها شکر می کنیم.

یک تصمیم خوب

زنگ جمله‌سازی بود. دفترم را باز کردم و صفحه‌ی سفیدی را آوردم. می‌خواستم کلمه‌ها را از روی تخته بنویسم که چشمم به دفتر پریسا افتاد. فقط چند خطی از صفحه‌ی آخر دفترش مانده بود. داشت کلمه‌ها را همان‌جا می‌نوشت.

به او گفتم: تو چقدر خسیسی! در این نصفه ورق آخر که نمی‌توانی چیزی بنویسی. ببین دفتر جدیدی که خریدم، جلدش چقدر قشنگ است! این دفترها خیلی گران است. خوب، در این صفحه همین چند خط بس است. حالا در صفحه‌ی جدید می‌نویسم.

پریسا گفت: مریم جان مادرم می‌گوید ما باید از هر چیزی که داریم خوب و درست استفاده کنیم. خانم معلم متوجه صدای ما شده بود. نزدیک آمد و نگاهی به دفترهایمان انداخت. بعد دفتر پریسا را به بچه‌ها نشان داد و گفت: ببینید پریسا برگ‌های سفید دفترش را تا آخر می‌نویسد. او با این صرفه‌جویی، هم به خانواده‌اش کمک می‌کند و هم به منابع کشور. آفرین به او! خیلی خجالت کشیدم. تازه فهمیدم که اشتباه می‌کنم. یاد ورقه‌های سفیدی افتادم که آن‌ها را مچاله کردم و در سطل زباله انداختم.

یاد این افتادم که چقدر مادرم را به زحمت انداختم و اصرار کردم من از این جور دفترها می‌خواهم. ناراحت شدم و به فکر فرو رفتم از آن روز به بعد تصمیم گرفتم از همه‌ی وسایلم به خوبی استفاده کنم. حالا اگر دفترهای مرا ببینید، حتی یک ورق هم پیدا نمی‌کنید که خالی از نوشته باشد.

(کبری هاشمی)



گفت‌وگو کنید



- ۱- به نظر شما مریم از چه چیزی ناراحت شد و خجالت کشید؟
- ۲- آیا شما تصمیمی شبیه به تصمیم مریم در زندگی‌تان گرفته‌اید؟ در کلاس

تعریف کنید.

۱. یاد ورقه‌های سفیدی افتاد که آن‌ها را مچاله کرده بود و در سطل زباله انداخته و زحمت‌های مادرش ۳۹ که برای خرید دفتر کشیده بود، نادیده گرفته بود.